فهرست

[موضوع: تفسیر ترتیبی/ سوره بقره 2](#_Toc195468706)

[پیشگفتار 2](#_Toc195468707)

[بررسی عبارت بِالْغَیْبِ 3](#_Toc195468708)

[احتمالات در معنای باء در بالغیب 3](#_Toc195468709)

[احتمال اول: باء تعدیه 3](#_Toc195468710)

[احتمال دوم: به معنای فی 3](#_Toc195468711)

[احتمال سوم: 4](#_Toc195468712)

[احتمال چهارم: به معنای سببیت 4](#_Toc195468713)

[نکته تکمیلی 5](#_Toc195468714)

[معانی حروف 5](#_Toc195468715)

[بررسی واژه غیب 6](#_Toc195468716)

[معنای غیب 6](#_Toc195468717)

[تحقیق در مسئله 6](#_Toc195468718)

[ملاک غایب بودن 7](#_Toc195468719)

[معنای لغوی غیب 7](#_Toc195468720)

[اقسام دور بودن 7](#_Toc195468721)

[خلاصه مطلب 8](#_Toc195468722)

[جمع‌بندی بحث 9](#_Toc195468723)

# موضوع: تفسیر ترتیبی/ سوره بقره

# پیشگفتار

بحث در **﴿الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ﴾** بود و قبل از اینکه به ادامه بحث بپردازیم این را عرض می‌کنم که مکرر در اصول این را عرض کرده بودیم که در مواردی که توصیف از متقین یا نظایر این از گروه‌های مورد مدح وارد شود آن‌ها از نظر فقهی اولا و بالذات نمی‌توان استفاده وجوب و الزام کرد. این طبق قاعده است. وجوب و الزام یا باید امر و نهی و یا آنچه مشابه اینها است در مقام الزام به کار رفته است استفاده کرد.

این چیزی است که سابق مکرر عرض کرده‌ایم؛ وقتی می‌گوید عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا، هکذا اوصافی را برای آن ذکر می‌کند این فقط مفید رجحان و ترجیح است و مفید الزام نیست.

مگر جایی که قرائن خاصی وجود داشته باشد که این اوصافی که ذکر می‌شود اوصاف مقوم و اوصاف ذات است و خود آن ذات هم یک امر لزومی و امثال اینها باشد.

این قاعده کلی، بیان اوصاف برای مؤمنان و گروه‌های برجسته مفید الزام نیست، مگر اینکه قرائنی باشد از قبیل قرائنی که افاده بکند که این از مقومات است و آن وصف هم از اوصافی باشد که اتصاف به آن ضرورت داشته باشد یا قرائن دیگر.

اینجا عناوینی که در اینجا آمده است از عناوینی است که از جاهای دیگر می‌دانیم که قرائنی وجود دارد از اموری است که لااقل در مراتبی از مراتب آن جزء مقومات ایمان است، مقومات اسلام است.

لذا **﴿الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَیُقِیمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُونَ﴾** می‌توانیم بگوییم بعضی از مراتب آن را از جای دیگر می‌دانیم مقوم ایمان است و وجوب و الزامی در آن هست، اگر بعضی مراتب را بگیریم.

اگر مراتب عام را بگیریم، در هر یک از اینها طبعاً الزام هم در آن نیست، **﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُونَ﴾** یک معنای عامی دارد که شامل انفاق‌های مستحب هم می‌شود، حتی در اقامه صلاة هم الزامی در آن نیست، برای اینکه اقامه صلاة ممکن است نمازهای دیگر غیر واجب را هم بگیرد، ثانیاً اگر واجب هم باشد با یقیمون الصلاة آن معنا را بپذیریم که معنای آن بپا داشتن با همه شرایط است در آن مستحبات وجود دارد.

عمده اینها یک معنای عامی که شامل واجب و مستحب بشود در آن هست. حتی **﴿یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ﴾** را که غیب را مطلق بگیریم، در همه مراتب غیب که ایمان واجب نیست.

از این رو است که در این آیه شریفه آن قاعده عامه‌ای که گفتیم شاید محَکّم باشد و آن قاعده این است که بیان اوصاف برای مؤمن و عناوینی از این قبیل مفید وجوب نیست الا لقرائن خاصه و اینجا شاید قرائن خاصه نباشد.

اگر **﴿یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ﴾** را در ایمان به خدا بکنیم و چیزهایی که ضرورت دارد، از مقومات ایمان است، **﴿یُقِیمُونَ الصَّلَاةَ﴾** همان اقامه به معنی عادی نمازهای واجب بگیریم **﴿وِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُون﴾** را هم زکات بگیریم و بقیه را هم به این شکل، اینها یک امور الزامی را می‌گوید.

منتهی این نیست، برای اینکه **﴿هُدًی لِلْمُتَّقِینَ﴾** دارد متقین یک گروه خاصی هستند آن جور که ما ترجیح دادیم، گروه خاص طبعاً اوصاف آن‌ها در الزامیات منحصر نیست از این جهت است که ظاهر آن چیزهایی که بعد هست حداقل تعدادی از آن‌ها اعم از الزامیات است و قرار گرفتن این اوصاف به عنوان ادامه و توصیف متقین هم مفید همین است.

از این جهت است که اگر فقط ما بودیم و این آیه، الزام را نمی‌توانستیم نسبت به همه اینها استفاده بکنیم.

**﴿الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ﴾** بحثی در مورد ایمان مطرح کردیم مباحث فراوانی راجع به ایمان هست اما آنچه ما اینجا مدنظر داشتیم و مقداری بر آن تأکید داشتیم بحث خاص این بود که در فرایند درونی ما در باب ایمان، یک چیزی غیر از علم و معرفت و غیر از آثار مترتب بر ایمان که عمل و امثال اینها باشد.

نکته اصلی ما اینجا بود که یک مطلب خاص بود منتهی برای تقریر و توضیح هفت هشت احتمال و نظریه را اینجا بیان کردیم.

# بررسی عبارت بِالْغَیْبِ

در ذیل این بالغیب که واژه سوم است مباحثی وجود دارد که عرض می‌کنیم، آنجا که نکته خاصی دارد، نکته عادی و متعارف را در تفاسیر ملاحظه می‌کنید

# احتمالات در معنای باء در بالغیب

یک بحثی در مورد باء بالغیب هست که چند احتمال داده شده است؛

## احتمال اول: باء تعدیه

باء تعدیه؛ و متعلق ایمان را بیان می‌کند مثل یؤمنون بالله که در آن باء تعدیه است و متعلق ایمان را بیان می‌کند که ایمان به چه تعلق گرفته است که می‌گوید، خدا.

این باء تعدیه است که از معانی متعارف باء است و اینجا هم احتمال داده شده است و ابتدائاً هم این به اذهان تبادر می‌کند، می‌گوید **﴿یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ﴾** باء تعدیه است و در واقع مصدق به را بیان می‌کند که در اینجا عبارت از غیب است.

## احتمال دوم: به معنای فی

اینکه باء به معنای فی باشد و احیاناً به شکل حال اینجا باشد که بنابراین اینجا **﴿یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ﴾** مثل خشی الرحمن بالغیب می‌شود، غیب در حدود بیست مورد در قرآن استفاده شده است، مواردی این شکلی است، خشی الرحمن بالغیب، آنجا معلوم است که باء تعدیه نیست، آنجا می‌خواهد بگوید خشیت رحمان است درحالی‌که غایب است و آنجا گفته شده است غایب از دید مردم است، یعنی پنهان است، در خلوت هم خشیت دارد، خشیت ظاهری در مرئا و منظر نیست، در خلوت هم خشیت دارد.

آنجا این‌طور معنا شده است. یک احتمال هم اینجا به این شکل مطرح شده است که مراد ایمان در حال غایب بودن از مرائات ناس است.

این هم یک احتمال است که باء به معنای فی و حال باشد و مقصود ایمان در خلوت و خالصانه دور از انظار دیگران است. شبیه آنچه در خشی الرحمن بالغیب گفته شده است.

## احتمال سوم:

ممکن است همین باء را به معنای فی باشد و حال باشد و نه آن طور که به معنای اخلاص و ایمان در خلوت و دور از ریا بگیریم، بلکه به‌گونه‌ای معنا شود که به معنای اول نزدیک بشود.

ایمان در حال غیبت دارد، نه غیبت عن الناس، درحالی‌که از دید از امور غیر محسوس است ایمان دارد. قابل تفسیر به این شکل است حتی اگر باء را به معنای فی بگیریم.

ایمان در حال غیبت، یک مقدار از احتمال دوم ابعد است، ولی قابل احتمال است، ایمان در حال غیبت، درحالی‌که نمی‌بیند. نه اینکه درحالی‌که در خلوت از مردم است که احتمال دوم بود. درحالی‌که دور از مصدق به است.

## احتمال چهارم: به معنای سببیت

باء به معنای سببیت باشد که این احتمال بعیدی است ولی قابل طرح است، **﴿یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ﴾** یا با واسطه غیب که عقل و دل باشد که راه‌های حسی نیست، با آن‌ها و به وسیله آن ایمان می‌آورد.

در اینجا معنای اول منسبق به ذهن است و متبادر به ذهن است و مراد همان است دلایل آن واضح است؛

اینکه در خشی الرحمن بالغیب آوردیم، آنجا خشی الرحمن، فعل و فاعل و مفعول و تعدیه تمام است، یک بالغیب آمده است که به سمت معانی دیگر می‌رود. ولی در اینجا اولین انتظاری که می‌رود این است که یؤمنون مصدق به و متعلق آن معلوم بشود و لذا اولین انتظار این است. از این جهت ترجیح اول معنای اول از بین این چند احتمال است.

از نظر ادبی این را یک قاعده می‌شود گفت، لااقل اگر ظهور در حد قوی نگوییم، یک پایه ظهور را درست می‌کند؛ آنجا که حروف به کار می‌آید، از قبیل باء و متعدد المعانی است، آن معنایی که آن ترکیب اصلی جمله را تمام می‌کند، ترجیح دارد. این تقریباً یک شبه قاعده است.

در مواردی که حرفی دارای معانی متعدده است و یکی از آن‌ها موجب تشکیل ترکیب اصلی آن جمله می‌شود آن اولی است. قطعاً اولویت و ترجیح در آن هست.

اینجا هم مصداق همین قاعده است، باء می‌تواند به معنای فی باشد، در بعضی به معنای من گرفته‌اند و یا به معنای استعانت و سببیت باشد، می‌تواند هم به معنای تعدیه باشد و در بین اینها معنای تعدیه نزدیک به شکل دادن آن هسته اصلی معنا است. چون هسته اصلی معنا همان فعل و فاعل و مفعول است. بقیه قیود ثانوی است. فعل و فاعل و مفعول هسته اصلی کلام آنجا که متعدی است می‌باشد و معنایی که این هسته اصلی را تشکیل می‌دهد و اشکالی هم در کار نیست و روان است، آن طبعاً اولویت دارد.

این یک بحثی در مورد این کافی است خواستم به این قاعده کلی که شاید در حد یک قاعده کلی باشم اشاره کنم

# نکته تکمیلی

بحث‌های جدی و اساسی در معانی حروف لازم است، معانی حروف و معانی افعال که در نحو مطرح است دو فصلی است که در استظهارات از جمله در استتنباطات فقهی خیلی اثر دارد، معانی ابواب ثلاثی و رباعی و معانی حروف که همان است که در باب اول مغنی آمده است و معانی افعال که بیشتر در صرف می‌آید، این دو باب از لحاظ استظهار از کلمات خیلی جایگاه مهمی دارند و واقعاً این دو جا، جای اجتهاد صرفی و نحوی است و کارهای خوبی هم شده است و باید تکمیل بشود.

این دو باب در اجتهاد و استظهارات و تفسیر و استتنباطات از آیات و روایات و زبان عربی اهمیت بالایی دارد و جای اجتهاد دارد.

این یک بحث کلی است که ذیل این مباحث اجتهادی وسیعی وجود دارد و در کلمات آقایان در فقه و گاهی در اصول نمونه‌هایی از این آمده است و در بحث‌های ما جسته و گریخته مطرح شده است، همان‌طور که مباحث لغت را بارها گفته‌ایم قواعد مهم لغوی وجود دارد که باید اجتهادی کار بشود در صرف و نحو هم مواردی است که اثرگذار است از جمله این دو بابی که عرض کردیم.

# معانی حروف

از جمله مسائلی که در معانی حروف و همین‌طور معانی افعال مطرح است این است که چند معنا می‌گویند؛

۱- آیا این معانی به شکل مشترک لفظی است یا به نحوی که وقتی ما تردید بکنیم مجمل می‌شود؟

۲- یا اینکه این معانی به نحو ترتبی است؟ و حقیقت و مجاز است؟

۳- اگر مشترک لفظی هم باشد قرائن عامه‌ای هست که بعضی را ترجیح می‌دهد

این سه حالتی است که در اینها متصور است و خیلی هم مهم است. نمونه آن در اینجا هست، وقتی در معانی حرف باء وارد بشویم حدود هشت معنا دارد؛

۱- اینکه آیا این معانی به نحو مشترک لفظی در عرض هم است؟

۲- یا اینکه حقیقت و مجاز است؟

۳- یا مشترک لفظی است و قرائن عامه‌ای دارد که بعضی ترجیح دارد؟

اینها سؤالات جدی است که در معانی حروف و معانی افعال با آن مواجه هستیم

اینجا گفتیم سه چهار احتمال وجود دارد که باء را به چه معنا بگیریم؟

گفتیم یک قرینه عامه‌ای وجود دارد که در جایی که ظرفیت دارد، تعدیه بگیریم، قرینه عامه هم این بود که اولا آن بافت اصلی جمله تمام بشود، اگر کسی این قرینه عامه را قبول بکند، وقتی می‌گویند چرا **﴿یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ﴾** به معنای ایمان به خدا و مبادی غیبی معنا می‌کنید؟

می‌گوییم اینجا باء چند احتمال دارد، احتمال تعدیه این اقرب و اقوی است برای اینکه با باء تعدیه جمله کامل می‌شود و آن هسته اصلی و بافت اصلی کمال پیدا می‌کند.

در بِالْغَیْبِ محور اول بحث باء بود که نتایج آن روشن شد و مطالب را ملاحظه کردید.

# بررسی واژه غیب

## معنای غیب

معنای غیب واضح است؛ ما استتر من الحواس او من العقل، غیب آن است که از حواس دور باشد، مستور از حواس بشر باشد.

گاهی معنای عام‌تری می‌گیرد، آن که مستور از حواس و عقل بشر باشد و در معنای آن مستوریت چیزی از درک و فهم مقصود است، یا فقط درک حسی یا درک فراتر از حسی را هم می‌گیرد. این در کلمات آمده است و مفهوم، مفهوم در این حد واضحی است.

در قرآن هم که مکرر به کار رفته است، اگر باء را به معنای دو و سه بگیریم، طبعاً غیب در آنجا (مخصوصاً معنای دوم باء) دور بودن شخص از دیگران است.

اما اگر باء را به معنای تعدیه بگیریم، مراد از غیب مصدق به می‌شود و آن که متعلق ایمان است و گفته شده است ایمان به چیزی دارند که غایب است، غیب است و مستور لااقل از حواس است.

## تحقیق در مسئله

موضوعی در اینجا هست و آن اینکه گاهی غیب به معنای‌ عدم به کار می‌رود، چیزی غایب است یعنی اصلاً معدوم است این استعمال مجازی که شاید حقیقی نباشد که امر غایب، یعنی امر معدوم، اصطلاحی است که گاهی در اشعار یا ادبیات به این معنا به کار می‌رود که در آن غیب یعنی مستور بودن از هر چه درک می‌کند، مستور است، یعنی معدوم است. استعمال این‌جوری دارد که اینجا تحقیقاً مقصود آن نیست.

اما آنکه بیشتر به کار می‌رود غیبت و حضوری است که تقسیم برای امر وجود است، امر موجود یا حاضر است یا غایب، در اینجا طبعاً مقصود است.

## ملاک غایب بودن

این است که از درک یا فقط حس یا فراتر از حس دور است، از دسترس مستقیم حس و احیاناً عقل نیست، این مقصود است که این نکته واضح است.

پس گاهی غیب به یک معنای مجازی به کار می‌رود که به معدومیت است به دلیل اینکه معدوم مستور از همه درک‌ها و دریافت‌های فهم قرار می‌گیرد.

اما اینجا مقصود امر موجودی است که از بعضی از مراتب درک غایب است، مستقیم بعضی درک‌ها به آن تعلق نمی‌گیرد. این یک تقسیمی است که در اینجا هست.

# معنای لغوی غیب

معنای اصلی که در لغت آمده است، غایب یعنی آن که از حس دور است،

## اقسام دور بودن

این از حس دور بودن، دو قسم دارد.

۱- آن است که ذاتاً امر محسوس است، ولی به دلیلی الان در تیررس حس قرار نمی‌گیرد و در اینجا حواس ظاهری قرار نمی‌گیرد، مثل امام زمان سلام‌الله‌علیه که ذاتاً وجود دنیای ایشان محسوس است ولی در تیررس حواس ظاهری در حال عادی قرار نمی‌گیرد.

۲- یا مثل قیامت به معنای دیگر محسوس است، محسوس به آن تفاسیر مختلفی که در فلسفه است، اما الان در دسترس حس نیست.

۳- امور غایب که گفته می‌شود آن است که علی الاصول محسوس نیست.

این طیف غایب به معنای مستور از حواس را باید در نظر داشت که مستور از حواس لااقل این دو یا سه نوع دارد؛

نوع اول این است که ذاتاً محسوس است، اما پرده‌ای میان ما و آن افکنده شده است.

نوع دوم این است که ذاتاً محسوس است ولی از نوع حسی فراتر از این دنیا که قیامت و برزخ می‌شود.

نوع سوم این است که ذاتاً موجود غیر محسوس است، مجرد محض است که بنا بر نظر فلاسفه گروهی از ملائکه این‌طور هستند که خداوند هم این‌طور است گرچه بعضی از محدثین در ملائکه قائل به تجسد هستند و حتی بعضی از فرق اسلامی گفته‌اند که در مورد خدا هم این‌طور است.

علی الاصول ما اینها را مجرد می‌دانیم، پس غایب عن الحواس؛ گاهی انطباق بر محسوس مادی دنیای پیدا می‌کند

گاهی بر محسوس ماورای دنیای مادی و متعارف و گاهی بر غیر محسوس و غیرمادی صدق می‌کند.

در اولی وقتی می‌گوییم غایب عن الحس است در آن هم درجاتی دارد؛ الان پشت پرده غایب از حس ما هست ولی وقتی به راحتی پرده را بالا می‌زنیم دیده می‌شود

ولی گاهی غایب عن الحس است که فلان کهکشان است که غایب عن الحس است که با ابزارها شاید بشود دیده بشود و شاید با ابزارها الان هم نتوانیم ببینیم. ولی محسوس است

به یک معنا آن می‌شود گفت غایب است، به یک معنا غایب نیست، چون ظرفیت دیدن دارد

یا دیدن افراد، کسی الان نیست و غایب است، ولی حضرت ولی‌عصر ارواحنا فداه، غیبت مطلقه‌ای دارند که به این سادگی کسی دسترسی پیدا نمی‌کند.

# خلاصه مطلب

۱- پس بنابراین نکته اول این بود که غیب یک معنای مجازی دارد به مساوی معدوم و اینجا آن مراد نیست. غیب مقابل حضور تقسیم برای موجود مقصود است.

۲- این است که این غیب گاهی غیب عن الحواس است، با شأنیت تبدیل به حضور حسی

گاهی غیب عن الحواس است ولی به حواس و چیزهای فراتر از این دنیا

گاهی هم غیب که گفته می‌شود به‌طورکلی مجرد است و دور از دسترس حواس است و امکان ندارد که تبدیل به ماده بشود و حواس ظاهری به آن تعلق بگیرد.

۳- این است که یک معنای دیگری وجود دارد که غایب عن الحواس أو عن العقل.

اگر به معنای غایب عن العقل بگیریم یعنی غایب از عقل متعارف، چون اگر چیزی موجود باشد، نمی‌توان گفت از هر عقلی می‌تواند دور باشد حتی عقل و علم الهی، همین که شئ موجود شد می‌تواند متعلق علم قرار بگیرد لااقل علم خدا

لذا اینکه می‌گویند غایب عن العقل، مقصود عقل محدود است، نه عقل مطلق، چون امر موجود نمی‌تواند غایب از عقل مطلق باشد.

پس این معنایی که گاهی مطرح می‌شود غایب عن العقل را می‌گوید، مقصود عقل محدود است.

در اینجا باید به نکته دیگری توجه کنیم و آن اینکه مراتبی از ذات خداوند هست که غایب از عقل عادی و متعارف است، یعنی عقل ما به درجاتی از فهم نسبت به خدا نمی‌تواند نائل بشود، چون محدود است و نمی‌تواند بر آن نامحدود احاطه پیدا بکند و اگر نظر عرفا را در نظر بگیریم، می‌گوید آن مقام غیب الغیبوبی وجود دارد که آن مقام غیب الغیبوب یا هویت مطلق، لا بشرط که بعضی می‌گویند لا بشرط مقسمی هم نیست، بالاتر از آن که گفته می‌شود عنقا شکار کس نشود، دام باز گیر، آن نظریات عرفانی را در عرفان نظری کسی بپذیرد، آن وقت خدا غایب مطلق مطلق می‌شود. که دیگر آن مرتبه اصلی وجود خداوند، غایب مطلق می‌شود.

نقطه مقابل‌ عدم که‌ عدم غایب مطلق است به خاطر اینکه هیچ در آن نیست و آن مرتبه راقیه وجود خدا که فوق آن است که ذهن بتواند به آن راه پیدا بکند، آن هم غایب مطلق است لفرط و شدة وجوده. یعنی در واقع در آن امور عقلی که عقل متعارف به آن راه پیدا نمی‌کند به جایی می‌رسیم که هیچ عقلی به آنجا راه ندارد جز ذات خدا. آن یک مرتبه اصلی ذات به آن تمام و کمال واقعی که تمام و کمال آن بی‌نهایت است و تصویراتی که در عرفان نظری آمده است، آن غیب مطلق مطلق می‌شود

غیب مطلق علی نحوی که اطلاق هم آنجا قید نیست، اینها همه تعابیری است که از آن ذات بخواهد حکایت بکند آن می‌شود غیب مطلق مطلق.

# جمع‌بندی بحث

نتیجه نکات این است که غیب که گفته می‌شود، می‌تواند یک معنایی مقصود کرد و اراده کرد که از امور محسوسی که به دلایل ثانوی الان در تیررس حس ما نیست، مثل وجود امام زمان علیه‌السلام که در روایات هم گفته شده است غیب یعنی امام زمان علیه‌السلام آن را می‌گیرد تا محسوس‌های ویژه‌ای که قیامت و معاد باشد، تا بالاتر آن که محسوس نیست، اصلاً مجرد است که بنا بر نظر جمع زیادی ملائکه و وجود خداوند است که غیر محسوس و غیرمادی است و حتی آن نظریه عرفانی، آن متن ذات الهی و آن اصل هویت غیبیه مطلقه خداوند را می‌گیرد آنجا غیب غیبی است که هیچ کسی و هیچ عقلی به بلندای آن راه ندارد.

این مقدماتی بود برای اینکه مفهوم غیب و مدارج و مراتب آن روشن بشود،

پس غیب از امور خیلی نازل شروع می‌شود که محسوساتی است که الان به دلیل در دسترس من نیست و طیفی که در آنجا دارد که به وجود امام زمان علیه‌السلام می‌رسد

تا آنجا که غیب الغیوب مطلق است، به هویت مطلقه و غیب الغیوب تعبیر می‌شود، هو الله احد هم که گفته می‌شود، عرفا این‌جور می‌گویند؛ مقام «هو» غیب مطلق است که فوق همه این تصویرهایی است که عقل ما در اوج اوج به آن می‌رسد.

الله که اسم جامع است اولین تجلی آن غیب مطلق است، همه اینها را در برمی‌گیرد.

سؤال این است که آیه شریفه می‌فرماید **﴿یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ﴾** یک قید می‌دانیم اینجا دارد و آن این است که اینجا غیبی که فلان کهکشانی که نمی‌بینیم را نمی‌خواهد بگوید، در مسائل اعتقادی است.

اما در مسائل اعتقادی اینجا مقصود فقط خدا است که در بعضی تفاسیر آمده است و دلایلی را ذکر کرده‌اند، **﴿یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ﴾** یعنی یؤمنون بالله، به جای الله غیب گفته است به خاطر یک نکته

یا اینکه **﴿یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ﴾** همه آن مدارج امور غیبیه‌ای که حداقل سه یا چهار نوعی که اینجا تصویر کردیم را می‌گیرد.